

فارسی چهارم
بخوان و بیندیش:
هفت مروارید سرخ



دبستان دخترانه علوی
سال تحصیلی ۱۴۰۰-۱۴۰۱

بخوان و بیندیش



هفت مُرواریدِ سُرخ



خانم ژرمن در باغچه‌اش بود و داشت به گل‌ها آب می‌داد. چند لحظه ایستاد تا زیبایی جاده‌ای را که از سایه‌ی شاخ و برگ درختان پوشیده شده بود و از جلوی خانه‌اش می‌گذشت، تماشا کند. آسمان آبی بود و خورشید می‌درخشید. همه شاد بودند؛ اما در میان این منظره‌ی قشنگ، یک ناهماهنگی به چشم می‌خورد و آن دختر کوچولویی بود که آهسته راه می‌رفت، سرش را پایین انداخته بود و به کفش‌هایش نگاه می‌کرد. وقتی از جلوی در آراسته به گل می‌گذشت، لحظه‌ای سرش را بلند کرد و به خانم پیر سلام کرد.


خانم جواب داد: «سلام نین. چرا سر حال نیستی؟ توی فکری!» در حالی که با انگشتش چانه‌ی او را بالا می‌آورد، گفت: «تو گریه کردی! زود باش به من که دوست قدیمی‌ات هستم بگو چی شده؟!»

نین گفت: «امروز در کلاس، درس را بلد نبودم و خانم معلم مرا دعوا کرد. حالا هم که به خانه بروم، پدر و مادرم مرا سرزنش خواهند کرد! با وجودی که درس جغرافی را خیلی خوب خوانده بودم، اما درس سختی بود و نتوانستم درست به پرسش‌ها پاسخ دهم.»

خانم ژرمن لبخندی زد و گفت: «تو در حقیقت درست را خوانده بودی. من دیدم که صندلی را توی باغ گذاشته بودی تا در هوای آزاد درس بخوانی. برادر کوچکت آمد تا قطعات کامیون اسباب‌بازی‌اش را سرهم کنی که آن هم کار آسانی نیست! و هنوز کتابت را باز نکرده بودی







که دوستت پشت نرده‌های باغ آمد و مجبور شدی سر صحبت را با او باز کنی و هنوز او نرفته بود که مادرت برای خوردن عصرانه صدایت کرد. خوب در این میان تکلیف درستی چه می‌شود!

نین حرف خانم ژرمن را قبول کرد و گفت: «حق با شماست ولی نمی‌توانم با جدیت بیشتری درس بخوانم. دست خودم نیست!» خانم ژرمن دوباره لبخندی زد و گفت: «می‌خواهم به تو کمک کنم دخترم. الان برایت هدیه‌ای می‌آورم. یک لحظه صبر کن تا برگردم.»



کمی بعد در حالی که چیزی در دستش بود، برگشت و گفت: «اینها هفت مروارید سرخ سحرآمیز هستند. فقط کافی است که این مرواریدها را دستت بگیری و یک بار دَرَسْت را بخوانی؛ بعد می بینی که آن را کاملاً بلدی. هر مروارید مربوط به یک درس است: یک مروارید برای درس علوم، یکی برای درس مطالعات اجتماعی و همین طور تا آخر.»

نین متفکرانه نگاه می کرد. خانم گفت: «وقتی من کوچولو بودم، همسایه مان که پری مهربانی بود، این مرواریدها را به من داد.»



نین مرواریدها را گرفت و از خانم تشکر کرد. باور نمی‌کرد که آن مرواریدها قدرت جادویی داشته باشند؛ ولی می‌توانست آنها را امتحان کند.

نین به خانم ژرمن گفت: «فردا علوم داریم و معلّم از من درس می‌پرسد. مروارید مربوط به آن درس، کدام است؟»

خانم ژرمن آهی کشید و گفت: «مدّت‌هاست که از آنها استفاده نکرده‌ام و یادم نمی‌آید؛ اما تو به آسانی می‌توانی آنها را امتحان کنی. یکی از آنها را برمی‌داری، اگر فردا نمره‌ی خوبی گرفتی، می‌فهمی که دُرست حدس زده‌ای و گرنه روز بعد یکی دیگر را امتحان می‌کنی، همین‌جور تا آخر.»

نین خیلی راضی و خوشحال به نظر می‌رسید. خانم ژرمن گفت: «یک راه دیگر هم دارد: با شش مروارید شروع کن و هفتمی را کنار بگذار؛ اگر درست را یادگرفتی، می‌فهمی که یکی از این شش تا خوب است و روز بعد یکی دیگر از آنها را کنار می‌گذاری و همین‌طور تا آخر. آه! راستی مسئله‌ی مهمی که داشت یادم می‌رفت این است که تو نباید به هیچ‌وجه رازت را برای کسی فاش کنی. تو باید درست را یک بار شمرده شمرده و با صدای بلند بخوانی؛ اما کسی نباید صدایت را بشنود و گرنه مرواریدها برای همیشه قدرشان را از دست می‌دهند.»



نین، خانم مهربان را بوسید و دوان دوان دور شد؛ ولی خیلی دلش می‌خواست که موضوع را به همه بگوید.

کمی بعد نین بدون اینکه منتظر بماند تا مادرش او را صدا بزند، کتاب علومش را برداشت و با خود گفت: «بیرون آفتاب خیلی گرم است به اتاقم می‌روم تا در آنجا درس بخوانم.»

نین در حالی که در اتاقش تنها بود هفت مروارید را روی میز گذاشت، نشست و کتابش را باز کرد و یکی از آن مرواریدها را خیلی محکم در دستش گرفت و شمرده شمرده و با صدای بلند شروع به خواندن کرد. درس کوتاه بود و زود تمام شد. بعد مروارید دوم را برداشت



و دوباره شروع به خواندن کرد. بعد سومی، چهارمی، پنجمی و ششمی را امتحان کرد. هر بار او درسش را به دقت و با صدای بلند می‌خواند.

روی میز فقط مروارید هفتم مانده بود. نین مدت زیادی به آن نگاه کرد و با خود گفت: «نکند که مروارید اصلی همین باشد؟ این یکی را امتحان می‌کنم و این بار می‌فهمم که آیا این مرواریدها سحرآمیزند یا نه.»



او آخرین مروارید را در دستش گرفت و باز درسش را مرور کرد. تازه کارش تمام شده بود که مادرش او را برای خوردن عصرانه صدا کرد. چقدر وقت زود گذشته بود! نین دوان دوان به باغ رفت. خانم ژرمن مشغول قیچی کردن بوته‌های گل سرخ بود. نین به او نزدیک شد و با صدای آهسته گفت: «من همه‌ی مرواریدها را امتحان کردم! اگر فردا درسم را بلد باشم، معلوم می‌شود که آنها سحرآمیزند!» خانم در حالی که زیرکی از چشمانش می‌بارید، لبخندی زد.



روز بعد، خانم ژرمن دم در منتظر دوست کوچکش بود. او به راحتی حدس می زد که همه چیز به خوبی گذشته است. نین در حالی که جست و خیز می کرد و زیر لب آواز می خواند جلو می آمد. تا چشمش به خانم ژرمن افتاد، شروع به دویدن کرد و در حالی که به شدت نفس نفس می زد به او رسید و گفت: «مرواریدها سحرآمیزند! من درسم را از اول تا آخر بلد بودم! خانم معلم مرا جلوی بچه های کلاس تشویق کرد.» نین در حالی که می خندید و خانم را در آغوش گرفته بود، ادامه داد: «شما هدیه ی بسیار خوبی به من داده اید؛ در عوض آن، چه کار می توانم برایتان انجام بدهم؟ می خواهید علف های هرز باغتان را بکنم یا گل هایتان را آب بدهم؟»



خانم مهربان گفت: «نه، این کارها لازم نیست.
من خوشحالم که می‌بینم حتی پس از سال‌های
طولانی، مرواریدهایم قدرتشان را از دست نداده‌اند. من
کاری نکرده‌ام که از من تشکر کنی، من هم آنها را از
یک نفر دیگر گرفته‌ام.»



نین گفت: «کسی که اینها را به شما داده واقعاً یک فرشته بوده ... شما هم یک فرشته هستید. پدرم همیشه می‌گفت، شما بهترین معلّمی هستید که می‌شناسد؛ امّا من می‌گویم شما یک فرشته‌اید!»

خانم ژرمن گفت: «پدرت سال‌ها پیش، شاگرد من بوده است؛ اگر من معلّم خوبی بوده‌ام به خاطر این مرواریدها بوده است. حالا آنها به تو تعلق دارند. آنها را بردار و هر چه زودتر به خانه برو که مادرت منتظر است.»

نین به خانه برگشت و تصمیم گرفت که از هر هفت مروارید برای یادگیری درس اجتماعی استفاده کند. او می‌بایست یک بار دیگر مروارید آن درس را پیدا می‌کرد. روز بعد، خودش داوطلب شد تا معلم درس را از او بپرسد. این کار برایش موجب موفقیت تازه‌ای در مدرسه شد و معلم با کمال میل او را دوباره تشویق کرد. خانم معلم از این تغییر وضع نین تعجب می‌کرد. نین که به درس خواندن علاقه‌مند شده بود، رازش را برای کسی فاش نکرد. از آن پس، دیگر برای هر درس دنبال مروارید مخصوصش نمی‌گشت. هر روز خیلی آرام و بی‌سر و صدا در اتاق کوچکش از هفت مروارید استفاده می‌کرد.

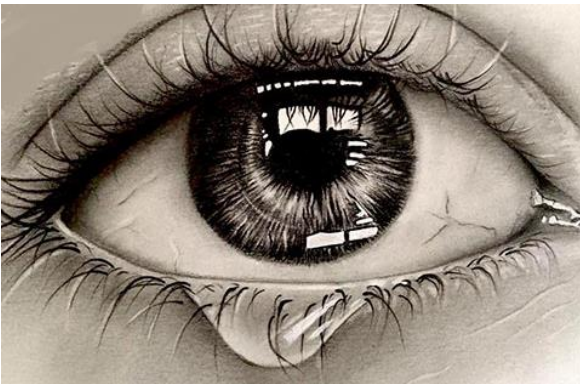




یک روز خانم ژرمن نین را با قیافه‌ای گرفته و جدی مشغول قدم زدن دید. از او پرسید:
«چه اتفاقی افتاده دخترم؟ مرواریدها دیگر سحرآمیز نیستند؟»
نین جواب داد: «آه! نه خانم، با همین مرواریدهاست که من همیشه در مدرسه موفق
می‌شوم؛ اما دقیقاً همین مسئله مرا نگران کرده است. وقتی دیگران مرا تشویق می‌کنند
به جای اینکه خوشحال شوم؛ خجالت می‌کشم. خانم ژرمن، دیگر تحملش را ندارم! من دارم
همه را گول می‌زنم. پدرم، مادرم، خانم معلم و هم‌کلاسی‌هایم را! من یک چیزی در قلبم


احساس می‌کنم، ولی نمی‌دانم چیست که مرا وادار می‌کند رازم را به همه بگویم! برای پدر و مادرم نگرانم؛ چون اگر دوباره مثل سابق بشوم، ناراحت می‌شوند!»

در این موقع، خانم ژرمن قطره اشکی را که بر گونه‌اش فرو می‌غلتید، پاک کرد، دوست کوچکش را در آغوش کشید و گفت: «نگران نباش! خوب به حرف‌هایم گوش کن: آن مرواریدهای سرخ، سحرآمیز نیستند! من هم وقتی بچه بودم؛ همین‌طور فکرم ناراحت بود و



می خواستم مرواریدها را به صاحبش برگردانم! اما این مرواریدها یک چیز را به تو آموختند و آن اینکه به جای بی توجهی، درس را به طور دقیق مطالعه کنی.»

نین از خوشحالی فریادی کشید و گفت: «حالا فهمیدم! مرا بگو که فکر می کردم درس هایم به خاطر این مرواریدها خوب شده! در حالی که مروارید اصلی، چیز دیگری بوده است. متشکرم خانم، شما واقعاً یک فرشته اید!»

نوشته ی جورجیو گاریتسو، 

ترجمه ی حمیدرضا منتظر ابدی 

درک و دریافت

۱ در ابتدای داستان، چرا با اینکه نین درسش را خوانده بود، نتیجه‌ی خوبی نگرفته بود؟

۲ خانم ژرمن بیشتر وقت خود را به چه کاری مشغول بود؟

۳ چرا با اینکه خانم ژرمن به نین گفته بود تا هر بار یکی از مرواریدها را کنار بگذارد، او

برای همه‌ی مرواریدها درس را تکرار کرد؟

۴ با وجود موفقیت نین، چه مسئله‌ای باعث نگرانی او در مدرسه شده بود؟

۵ به نظر شما مروارید اصلی چه چیزی بود؟

۱. در ابتدای داستان، چرا با اینکه نین درسش را خوانده بود، نتیجه ی خوبی نگرفته بود؟

چون برادر کوچکش، دوستش و مادرش،
حواسش را پرت کرده بودند و او نتوانسته
بود با تمرکز کافی درسش را بخواند.



۲. خانم ژرمن بیشتر وقت خود را به چه کاری مشغول بود؟

به نگهداری از باغ خود و گل ها



۳. چرا با اینکه خانم ژرمن به نین گفته بود تا هر بار یکی از مرواریدها را کنار بگذارد، او برای همه ی مرواریدها درس را تکرار کرد؟

چون فکر می کرد ممکن است هفتین مروارید که کنار گذاشته است، مروارید سحر آمیز اصلی باشد؛ پس تصمیم گرفت آن را امتحان کند.



۴. با وجود موفقیت نین، چه مسئله ای باعث نگرانی او در مدرسه شده بود؟

او فکر می کرد با این مرواریدهای سحر آمیز، همه را گول می زند و اگر روزی آن ها نباشند، وضعیت درشش مثل گذشته می شود.



۵. به نظر شما مروارید اصلی چه چیزی بود؟

درس خواندن با تمرکز و دقت بیشتر
و تکرار بیشتر درس ها



جمله‌های زیر را با توجه به متن داستان، مرتب کنید:

- نین فکر می‌کرد علت موفقیت او مرواریدهای سرخ هستند و غمگین بود.
- خانم ژرمن هفت مروارید به نین داد.
- نین درس را بلد نبود و معلم او را دعوا کرد.
- بر عکس همیشه، نین به جای اینکه به باغ برود به اتاقش رفت و در آنجا درس خواند.
- خانم ژرمن به او گفت: «علت موفقیت تو این است که با دقت درست را خوانده‌ای.»
- حالا دیگر وقتی معلم از نین درس می‌پرسید، پرسش‌ها را از اول تا آخر بلد بود.
- نین مرواریدها را در دست گرفت و به تعداد آنها درسش را مرور کرد.

جمله‌های زیر را با توجه به متن داستان، مرتب کنید:

- ۶ نین فکر می‌کرد علّت موفقیت او مرواریدهای سرخ هستند و غمگین بود.
- ۳ خانم ژرمن هفت مروارید به نین داد.
- ۱ نین درس را بلد نبود و معلّم او را دعوا کرد.
- ۲ بر عکس همیشه، نین به جای اینکه به باغ برود به اتاقش رفت و در آنجا درس خواند.
- ۷ خانم ژرمن به او گفت: «علّت موفقیت تو این است که با دقّت درست را خوانده‌ای.»
- ۵ حالا دیگر وقتی معلّم از نین درس می‌پرسید، پرسش‌ها را از اوّل تا آخر بلد بود.
- ۴ نین مرواریدها را در دست گرفت و به تعداد آنها درسش را مرور کرد.

واژگان جدید

ناهماهنگی : بی نظمی

سِحْر آمیز : جادویی، بسیار شگفت انگیز

حدس زدم : گمان کردم، پنداشتم، فکر کردم

فاش : آشکار، ظاهر